
روش‌های کشف ملاک حکم شرعی

حبیبه احمدی^۱

چکیده

در شریعت اسلام فقیه برای استنباط حکم از طریق منابع معتبر، نیاز به شناخت علت و ملاکات احکام دارد. پس ضروری است که راه‌های شناخت ملاک و مناط احکام به‌درستی شناخته و بیان شود. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی و کتابخانه‌ای راه‌های کشف ملاکات احکام را بیان می‌کند. به‌طور کلی شناخت ملاکات احکام به دو طریق نص و غیر نص انجام می‌شود. روش نص خود به دو طریق مدلول لفظی و استنباط از نص است و روش غیر نص نیز خود به طرق مختلفی مانند عقل، اجماع و سیره عقلا انجام می‌شود. شناخت این روش‌ها علاوه بر اینکه باعث پویایی و تکامل هر چه بیشتر فقه می‌شود می‌تواند پاسخگوی نیازهای انسان متمدن در عرصه‌های گوناگون حیات بشری باشد.

کلیدواژه: ملاک، مناط، حکمت، حکم شرعی.

۱. طلبه مقطع دکتری فقه و معارف اسلامی گرایش کلام، جامعه المصطفی العالمیه، مشهد مقدس، Ahmadiha59@yahoo.com

مقدمه

اسلام شریعت جاودانه و جامعی است که برای تنظیم زندگی دنیوی و اخروی بشر، قوانینی را تنظیم کرده است. با پیشرفت علم و تکنولوژی مسائل جدید و مستحدثه‌های ظهور و بروز می‌کند که اگر حکم فقهی این مسائل روشن نشود، جاودانگی شریعت اسلام هدف هجمه دشمنان قرار می‌گیرد؛ بنابراین فقیه باید از طریق تحقیق و بررسی در منابع معتبر، حکم شرعی آنها را استنباط کند و در این راه نیاز دارد که ملاکات و مناطات احکام را به خوبی بشناسد تا از طریق آنها حکم مسائل نوظهور را استنباط کند.

با این تفصیلات مقاله حاضر درصدد بیان راه‌های کشف ملاک احکام شرعی است. در این زمینه چند کتاب و مقاله تدوین شده است، مانند مقاله روش کشف ملاک و نقش آن در تغییر احکام از سعید رحیمیان که در مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی علیه السلام «نقش زمان و مکان در اجتهاد» به چاپ رسیده است. در این کتاب نویسنده مبادی کلامی و احکامی قول به مناط و امکان دستیابی به مناطات برخی احکام را بیان و به مبادی تصویری این بحث از دیدگاه امام خمینی پرداخته است. ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آن از محمد ایازی، نویسنده در این کتاب بسیاری از ملاکات احکام را بیان کرده است. همچنین مقاله بررسی شیوه‌های ملاکات احکام از محمد عیسی رحیمی به این موضوع پرداخته است. در این مقاله نویسنده بعضی از شیوه‌های ملاکات احکام از جمله؛ قیاس، استقراء و وحدت طریق مسلمین را مورد تحلیل قرار داده است. مقاله‌ای دیگر در این زمینه؛ فقه و ملاکات احکام از سید احمد میرخلیلی است که در این مقاله نویسنده ملاکات احکام را در بعضی کتب فقهی شیعه مانند فقه امام خمینی و فقه جواهر بیان کرده است. نوآوری مقاله حاضر در این است که راه‌های کشف ملاک را به صورت تفصیلی و دسته‌بندی بیان کرده است.

بدین ترتیب سؤال اصلی در این مقاله به چگونگی راه‌های کشف ملاک حکم شرعی تدوین شده است و در ضمن آن به سؤالات دیگری از قبیل راه‌های کشف ملاک از طریق نص چگونه است؟ راه‌های کشف ملاک از طریق غیر نص چگونه است و به چگونگی این راه‌ها از جهت اعتبار پاسخ داده است.

۱. مفهوم‌شناسی

مناط: در مورد واژه «مناط» در *لسان‌العرب* آمده است: «نات الشیء: علقه... یقال: نیط علیه الشیء، علق علیه... نیط به الشیء: وصل به». با توجه به این کاربردها که برای دو فعل (نات) و (نیط) گفته شده، می‌توان مناط یک شیء را چیزی دانست که آن شیء، بدان متصل و مرتبط می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۲۸/۱۴). به دیگر سخن، مناط به معنای هر چیزی است که شیء به آن تعلق داشته باشد و در اصطلاح، مناط در فقه به معنای هر امری است که حکم شرعی با آن در پیوند باشد و تقریباً مترادف با ملاک به کار گرفته می‌شود (قمی، بی‌تا: ۷۲/۲).

ملاک: واژه «ملاک» در لغت هم به فتح میم و هم به کسر آن وارد شده است و به معنای قوام کار و اصل شیء است و به همین معنا به معیار، قاعده، قانون و ضابطه اطلاق می‌گردد. ملاک یعنی چیزی که به آن اعتماد شود (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

واژگان «ملاک»، مناط و علت در نوشته‌های اصولی، خواه شیعه یا سنی در دو معنا به کار می‌رود. در یک معنا منظور از آنها، مصالح و مفاسد احکام است؛ به این معنا که هنگامی که می‌گویند ملاک، مناط و علت حکم، منظور مصلحت و مفسده‌ای است که موجب جعل حکم و اعتبار آن می‌شود. در این معنا، ملاک، مناط و علت حکم، علت ثبوتی و غایت حکم، قلمداد می‌شوند. برای نمونه، گفته می‌شود علت جعل تقصیر نماز و عدم وجوب روزه در سفر، جلوگیری از مشقت است. واژگان سه‌گانه در این اصطلاح با معنای حکمت حکم برابرنند (قماشی، ۱۳۸۶: ۱۷۸) زیرا حکمت حکم امری است که مدنظر قانون‌گذار است و بر پایه آن، احکام را جعل می‌کند (حکیم، ۱۹۷۹: ۲۲۰).

در معنای دوم، منظور از ملاک، مناط و علت عناوینی است که در متون دینی به عنوان نشانه، علامت و معرف برای تحصیل مصالح و مفاسد احکام، قرار داده شده‌اند و ابزار اثبات احکام به شمار می‌آیند. اینها عناوینی هستند که با وجود آنها حکم احراز می‌شود تا در نتیجه، مصلحت و حکمت مورد نظر قانون‌گذار تأمین شود. برای نمونه سفر ملاک تقصیر نماز است. سفر عنوانی است که هرگاه احراز شود، تقصیر نماز نیز اثبات می‌شود (قماشی، ۱۳۸۶: ۱۷۹).

تناوت بین دو معنای ملاک

الف) ملاک به معنای نخست علت جعل حکم به شمار می‌آید و قانون‌گذار در ظرف اعتبار، مصادیق آنها را مدنظر داشته و به‌طور کلی حکم را نهادینه کرده است؛ اما در ظرف امتثال و خارج، وجود حکم لزوماً تابع وجود آنها نیست. از این‌رو در پاره‌ای از موارد با اینکه علت حکم وجود ندارد، ولی حکم مورد نظر شارع پابرجاست (قماشی، ۱۳۸۶: ۱۸۰).

ب) در نصوص دینی علت و ملاک حکم به معنای دوم به‌آسانی به دست می‌آید، زیرا در بیشتر موارد موضوع حکم قرار گرفته به آن تصریح و تکرار شده است (غزالی، ۱۳۶۸: ۱۰۹/۱).

برای نمونه، سرقت علت وجوب قطع ید، زوجیت علت وجوب نفقه، سفر علت وجوب تقصیر است و البته باید چنین نیز باشد، زیرا ملاک به این معنا معرف حکم قلمداد می‌شود و آنچه باعث می‌شود چیزی معرف و موجب انتصاف آن به چنین وصفی شود، روشن بودن و شناخته‌شده بودن آن است. ولی دستیابی به ملاک و علت به معنای نخست آسان و در دسترس نیست و کمتر در نصوص دینی به آن اشاره شده است؛ و بدین‌روست که نوعی خفا دارد و بسا بر این پایه گفته شده، مصالح و مفاسد واقعی

احکام، قابل دستیابی نیست و عقل نمی‌تواند دین خدا را درک کند (قماش، ۱۳۸۶: ۱۸۱).
کلم شرعی: حکم، قانون وضع شده از طرف خداوند متعال، برای تنظیم حیات بشری است (صدر، ۱۹۷۸م: ۱۶۱). به عبارت دیگر به قوانین دینی که در ارتباط با وظیفه انسان‌اند، حکم شرعی می‌گویند (حکیم، ۱۹۷۹م: ۵۲)، مانند وجوب نماز، وجوب روزه، حرام بودن نوشیدن شراب و شرایطی که برای درست بودن مسائلی چون ازدواج و خرید و فروش بیان شده است.

۲. ضرورت کشف ملاکات احکام

الف) بدون شک نصوص ما کلی و محدود است. تحولات زمانه هر روز مسائل جدیدی را به وجود می‌آورد. شرایط و احوال انسان در برخورد با این تحولات، موضوعات پیشین احکام را دستخوش تحول می‌سازد. بنابراین یا باید بر صورت احکام پیشین پافشاری کرد و به مسائل جدید جواب منفی داد و شریعت را در این قبیل احکام بی‌پاسخ دانست و در نتیجه به اتهام انجماد و تحجر و عدم جامعیت شریعت تن داد و معتقد شد که شریعت کافی و وافی به همه امور مربوط به دین نیست و در همه شرایط جوابی درخور ندارد و یا می‌توان با بررسی ادله ملاکات احکام را کشف و بر آن اساس به انطباق موضوعات جدید روی آورد (ایازی، ۱۳۸۹: ۳۶۹).

ب) تغییر روش‌ها یکی از مشکلات فقیه است. در فقه برای تشخیص موضوع حکم شرعی روشی تعیین شده که گاهی کارایی لازم را ندارد. در روایت روشی معین شده و این روش در فقه مبنای تشخیص جریان حکم معرفی شده، درحالی که دیگر آن روش‌ها کارایی ندارد. به‌طور مثال در روایات آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام برای حل منازعه در ادعای عدم بکارت زن روشی را برای تشخیص حکم و کشف بکارت و امکان نزدیکی زن از طریق آغشته کردن محل بکارت با زعفران مطرح کرده است و همین در فقه و قضاوت مورد توجه قرار گرفته است؛ اما امروز روش‌های جدید و مطمئن‌تری برای حل نزاع و کشف بکارت آمده است. اگر ملاک حکم معین باشد، دلیلی ندارد به روش‌های پیشین بسنده شود؛ می‌توان از هر روشی استفاده کرد، زیرا بر مبنای ملاک حکم عمل می‌شود. دستیابی به ملاک در جهت محدود نشدن به روش خاص است (ایازی، ۱۳۸۹: ۳۷۲).

۳. مبانی ملاکات احکام

قبل از بررسی روش‌های کشف ملاکات احکام لازم است مبانی این بحث مطرح شود.

۳.۱. غایتمندی افعال خداوند

در بحث غایتمندی افعال خداوند چند قول مطرح است:

۱.۳ - ۱. دیدگاه اشاعره

اشاعره منکر غایت‌مندی و هدفمندی در افعال خداوند است. به عقیده این گروه، فاعلی که از فعل خود غایت و غرضی را دنبال می‌کند، دارای نقص است و از طریق آن غایت و غرض در پی آن است که نقص خود را جبران کند؛ زیرا غایت و غرض آن است که وجودش برای فاعل بر عدمش رجحان دارد؛ و این، معنی کمال‌خواهی فاعل است.

بازگشت نفع و غایت فعل خداوند به غیر هم از دو صورت بیرون نیست، یکی اینکه نفع رساندن به غیر و نفع نرساندن به غیر برای خداوند یکسان است و دیگری اینکه این دو با یکدیگر تفاوت دارند و نفع رساندن به غیر، اولی و انطباق به حال خداوند است. فرض نخست ترجیح بلا مرجح و باطل است؛ و فرض دوم مستلزم استکمال است، زیرا اولویت نفع رساندن به غیر برای خداوند نوعی از استکمال است. استکمال در خداوند به هر صورتی که باشد محال است (ایجی، ۱۳۲۵، ج ۲۰۳/۸).

۱.۳ - ۲. امامیه و معتزله

در مقابل دیدگاه اشاعره دیدگاه امامیه و معتزله است که می‌گویند: بر خداوند واجب است که افعالش بدون غرض صادر نشود، زیرا معنا ندارد که خداوند حکیم کاری انجام دهد که بدون حکمت باشد. بر خداوند حکیم محال است کاری انجام دهد که عبث و بیهوده باشد (عبدالجبار، ۱۴۲۲: ۳۴۴). شیخ مفید، متکلم شیعی می‌گوید: «خداوند کاری نمی‌کند جز اینکه برای دین و دنیایشان اصلح باشد... هر که را ثروتمند کرده، این ثروتمندی شایسته‌ترین تدبیر برای اوست و هر که را درویش کرده نیز چنین است... و اگر بداند یک معصیت کار در ادامه زندگی از معصیت توبه می‌کند جایز نیست جان او را بگیرد. این دیدگاه جمهور امامیه است... ایجاد چیزی که باعث عبرت مکلفین نشود و برای هیچ‌یک از مخلوقین مصلحتی در پی نداشته باشد، عبث است و خدا این کار را نمی‌کند» (شیخ مفید، بی‌تا: ۱۲۸).

۱.۳ - ۲. ارتباط احکام با مصالح و مفاسد

در بحث ارتباط احکام با مصالح و مفاسد به دنبال این مطلب هستیم که آیا احکام شرع تابع مصلحت و مفاسد هست یا خیر؟ و آیا خداوند برای جعل آنها مصلحت و مفاسدهای را در نظر گرفته است یا خیر؟ در این زمینه چند دیدگاه مطرح است که در ذیل به اختصار بیان می‌شود:

۱.۳ - ۲. دیدگاه عدم تبعیت احکام از مصالح و مفاسد

این دیدگاه که منسوب به اشاعره است به صورت کلی قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد را نفی می‌کند و منکر آن هستند. بر اساس مبانی اعتقادی این گروه احکام شرعی تابع مصلحت و مفاسد نیستند چرا که افعال خداوند غرضی را دنبال نمی‌کند و فاعلیت خداوند از استناد به علت منزّه است. هیچ چیز نمی‌تواند ذات خداوند را مقید سازد. از این رو ایشان منکر حسن و قبح عقلی‌اند و اعتقاد دارند که عدل و ظلم و نیکو و زشت و امثال آنها را باید از لسان شرع گرفت و در این مسائل

باید فقط تابع و تسلیم سنت اسلامی بود. حسن چیزی است که شارع آن را نیکو شمارد و قبح چیزی است که شارع آن را زشت شمارد.

بر اساس باور این مذهب، احکام شرعی جزو افعال خدا هستند و افعال خدا به غرض خاصی مقید و محدود نیستند؛ بنابراین کل احکام و مجموعه شریعت هدفی را دنبال نمی‌کند و سخن گفتن از علل احکام و تبعیت آن از مصالح و مفاسد نادرست است (هاشمی، ۱۳۹۵: ۱۳۱).

۲.۳ - ۲. دیدگاه تبعیت احکام از مصالح و مفاسد

در قبال دیدگاه عدم تبعیت احکام از مصالح و مفاسد دیدگاه تبعیت احکام از مصالح و مفاسد قرار دارد که صراحتاً می‌گوید احکام از مصالح و مفاسدی که در متعلق آنها وجود دارد تبعیت می‌کند، هرچند ممکن است آن مصالح و مفاسد قابل درک نباشند (علم الهدی، بی تا: ۴۳۶/۱).

فبض کاشانی می‌گوید: «مشهور امامیه اعتقاد دارند که افعال الهی دارای مصلحت و حکمت است. آن هم مصلحتی که به مکلف و مخلوق باز گردد نه به خالق سبحان» (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

۳.۳ - ۲. دیدگاه تفکیک تبعیت و عدم تبعیت

اندیشه سوم، اندیشه تبعیت نسبی یا تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی در برخی موارد و تبعیت تشریح از مصلحت در اعتبار در برخی دیگر از موارد است. صاحبان این دیدگاه، اندیشه انکار تبعیت را به طور مطلق ناصحیح و مخالف درک عقل و دلالت نقل می‌دانند. همچنین آنان نظریه تبعیت مطلق احکام از مصالح و مفاسد را رد می‌کنند. صاحبان این اندیشه بر این باورند که تشریح خداوند، همسان با سایر کارهای او و نظیر همه افعال حکیمان، تابع غرض و انگیزه است.

تشریح الهی تابع غرضی است و آن چیزی جز مصلحت مکلفان و بندگان نیست، اما تأمین این مصلحت، تنها به این نیست که خداوند به کارهایی که مصلحت ملزمه دارد امر نماید و از کارهایی که مفسده حتمی دارد نهی کند. از دیدگاه این گروه، گاهی تأمین مصلحت فوق در نفس تشریح و صرف امر کردن یا نهی کردن است، برای سنجش انقیاد و امتحان مکلف بدون اینکه مصلحت یا مفسده‌ای از قبل در متعلق حکم باشد. اوامر و نواهی واقعی که به قصد تربیت و پرورش روحیه تعبد و سرسپردگی مکلفان در عبادات و حتی گاه در معاملات از سوی شارع مقدس صادر می‌شود از این نوع است، گویا نفس سلوک و عمل بر طبق فرمان او، مصلحت دارد، هرچند در متعلق عمل از قبل مصلحت یا مفسده‌ای وجود ندارد؛ و گاه تأمین مصلحت فوق به اقدام مکلف و انجام متعلق امر و اجتناب از متعلق نهی است (علیدوست، ۱۳۸۴: ۱۷).

۴. امکان کشف ملاکات احکام برای عقل انسان

در اینکه عقل قدرت درک ملاکات احکام را دارد یا نه تفاسیر مختلفی از فهم‌پذیری ملاکات احکام

شده است. گروهی معتقد به توقیفی بودن احکام الهی و ملاکات آنها هستند و بر این باورند که مصالح و مفاسد احکام به‌طور کامل از بشر پنهان‌اند؛ زیرا بشر اولاً، اگر مصالح و مفاسد واقعی امور آگاه می‌بود، خود به احکام آسمانی پی می‌برد و دیگر نیازی به شریعت و پیام‌آور آسمانی نداشت؛ ثانیاً، احکام الهی از قضایای بدیهی نیستند که با حواس ظاهری درک شوند تا قابل حدس و تجربه باشند. در نتیجه هر حکم و ملاکی که توسط پیامبران الهی به بشر تعلیم داده‌اند، برای بشر قابل فهم و درک است در غیر این صورت هیچ‌گاه به‌طور قطع و یقین به همه حکمت‌ها و مصالح احکام نمی‌رسیم.

در مقابل گروهی دیگر معتقد به فهم‌پذیری احکام الهی‌اند و می‌گویند خداوند حکیم، عقل را حجت باطنی برای انسان قرار داده است و همچنین در آیا متعدد قرآن کریم و نیز در روایات بسیار، بحث فلسفه احکام مطرح شده است که همه آنها بیانگر قدرت عقل بر درک ملاکات احکام هستند. معتقدان به تعلیل‌پذیری احکام، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف) شماری تعلیل را تنها در احکام غیرعبادی جایز می‌دانند. برای مثال، نهی از بیع غروی و یا حرمت ربا را تعلیل پذیر می‌دانند، اما تعداد رکعت‌های نماز را تعلیل پذیر نمی‌دانند.
ب) شماری دیگر، تفاوتی میان عبادات و معاملات قائل نیستند و همه را تعلیل پذیر می‌دانند. مستند آنها تعلیلی است که از نماز، روزه و زکات در قرآن کریم شده است. بر این اساس اگر بتوان نماز را تعلیل کرد و حکمت آن را یافت، پس حکمت حج و دیگر اعمال عبادی را نیز می‌توان یافت. (هاشمی، ۱۳۹۵: ۱۷۷)

۵. روش‌های کشف ملاک احکام

در یک نگاه کلی راه کشف ملاکات احکام یا نص است یا غیر نص. هر یک از این دو خود موارد متعدد دارد که در ذیل به تفصیل بیان می‌شود.

۵. ۱. نص

منظور از نص، هرگونه دریافت و فهمی است که سرانجام به نص منتهی می‌شود، خواه مدلول لفظی نص باشد یا اینکه نتیجه استنباط و جست‌وجو و برداشت از نص باشد. کشف ملاک از نص به دو طریق انجام می‌شود:

۵. ۱ - ۱. مدلول لفظی

کشف ملاک از راه مدلول لفظی خود به چند طریق حاصل می‌شود.

۵. ۱ - ۱ - ۱. قیاس منصوص العله

هرگاه حکمی از طریق نص معتبر در اختیار ما قرار گیرد و در خود آن نص که بیان‌کننده حکم شرع است، علت حکم نیز به‌صراحت بیان شده باشد و ما بخواهیم بر اساس آن در هر موضوع

دیگری که علت مذکور وجود دارد، حکم آن را نیز جاری کنیم، قیاس منصوص العله نامیده می‌شود (جناتی، ۱۳۷۰: ۲۹۸).

مثال معروفی که برای منصوص العله ذکر کرده‌اند این است که: «لا تشرب الخمر لانه مسکر». حکم عبارت است از حرمت شرب خمر و علت حکم: مست‌کنندگی آن. از این بیان نتیجه گرفته‌اند که پس هر نوشیدنی سکرآور محکوم به حرمت است.

مشهور فقهای امامیه حجیت این نوع قیاس را پذیرفته‌اند و در دلیل آن گفته‌اند: اصولاً تعدی از مورد منصوص العله به سایر مواردی که علت در آنها موجود است، قیاس نیست. بلکه از باب عمل به ظاهر عموم تعلیل است و عموم از نوع ظواهر به شمار می‌آید و حجیت ظواهر به بنای عقلاً ثابت است. پس تعمیم حکم از مورد منصوص العله به سایر مواردی که واجد علت است از باب اعتبار و حجیت ظهور است نه از باب قیاس.

این نظریه، نظریه‌ای متقن و متین است، چه اینکه اگر علت حکمی در نص به تصریح بیان شده باشد، اقتضای علت این است که معلول - حکم - به دنبال آن حضور داشته باشد، زیرا تفکیک علت از معلول محال است (جناتی، ۱۳۷۰: ۲۹۸).

۵. ۱ - ۱ - ۲. مفهوم موافق یا قیاس اولویت

معنایی که خود لفظ مستقیماً ارائه می‌دهد و لفظ مستقیماً ناظر به آن است، منطوق نامیده می‌شود و معنایی که به‌طور مستقیم از لفظ فهمیده نمی‌شود، بلکه لازمه منطوق است و تلویحاً از آن استفاده می‌شود اصطلاحاً «مفهوم» نامیده می‌شود. مفهوم خود بر دو قسم است: مفهوم موافق یا قیاس اولویت و مفهوم مخالف یا دلیل الخطاب؛ بنابراین قیاس اولویت، قیاسی است که در آن از راه اقوی و اشد بودن وجود علت (مناطق حکم اصل) در فرع، حکم اصل به فرع سرایت داده می‌شود و حکم آن استنباط می‌گردد؛ بنابراین، در مواردی که علت حکم اصل در فرع به صورتی قوی‌تر از اصل موجود باشد، حکم اصل نیز به طریق اولی بر فرع بار شده و به آن سرایت می‌کند (مکارم شیرازی، بی‌تا: ۴۷۴/۲).

برای مثال، در آیه «لا تقل لهما اف» (اسراء: ۲۳) از اف گفتن به پدر و مادر نهی شده و از آن‌جا که ملاک و علت این نهی، بی‌احترامی و ایذا است که در اف گفتن وجود دارد، دلالت آن بر زدن آنها، قوی‌تر است، زیرا در زدن، ایذای بیشتری است؛ یعنی علت حکم که همان ایذا باشد در زدن به صورت قوی‌تر وجود دارد.

قیاس اولویت در جایی محقق می‌شود که دو شرط حاصل باشد:

۱. حکم در اصل و فرع از یک سنخ باشد؛ برای مثال، اگر حکم در اصل، وجوب است، در فرع نیز وجوب باشد و اگر حرمت است، در فرع نیز چنین باشد و از نظر ایجاب و سلب نیز یکسان باشند؛

۲. ملاک حکم در فرع از ملاک حکم در اصل اقوی باشد (جناتی، ۱۳۷۰: ۲۹۹).

در مورد حجیت این نوع قیاس هم اختلاف نظر وجود دارد اما مشهور فقهای امامیه حجیت این نوع قیاس را پذیرفته‌اند.

۵. ۱ - ۱ - ۳. مفهوم مخالف یا دلیل الخطاب

مفهوم مخالف نیز مانند مفهوم موافق، معنایی است که به‌طور مستقیم از لفظ فهمیده نمی‌شود بلکه لازمه منطوق است و تلویحاً از آن استفاده می‌شود. فرق مفهوم مخالف با مفهوم موافق در این است که حکم در منطوق و مفهوم، از نظر سلب و ایجاب مخالف یکدیگر است.

مفهوم مخالف انواع مختلفی دارد، مانند مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم عدد و مفهوم لقب (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۸۱/۱).

در حجیت این مفاهیم بین اصولیان اختلاف نظر وجود دارد، ولی بعضی اصولیون سه مفهوم شرط، غایت و وصف را حجت دانسته‌اند. مثلاً هرگاه گفته شود زن اگر تمکین کند حق نفقه دارد مفهومش آن است که اگر ناشزه باشد حق نفقه ندارد.

یا در آیه شریفه «کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض» (بقره: ۱۸۷) بر عدم جواز اکل و شرب پس از فجر در ماه رمضان، دلالت می‌کند.

۵. ۱ - ۱ - ۴. دلالت اقتضاء

این دلالت در مواردی است که مدلول عرفاً مقصود متکلم باشد و صدق کلام یا درستی آن از حیث عقل یا شرع یا لغت یا عادت، متوقف بر آن دلالت باشد. ملاک در دلالت اقتضاء دو چیز است: ۱. دلالت از نظر عرف مقصود گوینده باشد. ۲. کلام بدون آن درست و صحیح نباشد. برای نمونه جمله «ضرر و ضرار در اسلام نیست» از نوع دلالت اقتضاء است. صدق این سخن، متوقف بر این است که احکام و آثار شرعیه را به عنوان آنچه نفی شده، در تقدیر بگیریم و بگوییم احکام و آثار شرعیه ضرری و ضراری در اسلام نیست، چراکه ضرر و ضرار قطعاً در بین مسلمین وجود دارد. پس نفی ضرر به اعتبار نفی آثار شرعیه و احکام ضرر است (حاجی زاده و مشهدی‌زاده، ۱۳۹۵: ۸۵ به نقل از حامد عثمان، محمود، القاموس المبین فی اصطلاحات الاصولیین، نشر دار الزاحم، ریاض، ۱۴۲۳ق: ۶۷).

۵. ۱ - ۱ - ۵. دلالت تنبیه با ایما

دلالت تنبیه - که به آن دلالت ایما نیز گویند - دلالتی است که از نظر عرف، مقصود گوینده است؛ لیکن - برخلاف دلالت اقتضاء - در این نوع دلالت، صدق و صحت کلام متوقف بر چنین دلالتی نیست؛ بلکه سیاق و ریخت کلام موجب یقین به اراده آن می‌شود یا عدم اراده آن را بعید به نظر می‌نمایاند، مانند دلالت جمله «خورشید طلوع کرده است» بر تنبیه به این مطلب که وقت نماز سپری شده است؛ و یا دلالت جمله «أعد الصلاة» (نماز را اعاده کن) بر بطلان نماز (هاشمی

شاهرودی، ۱۳۸۲: ۶۴۶/۳.

مثال دیگر این است که، اعرابی نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفت: هلکت و اهلکت و اهلکت اهلی فی نهار رمضان پیامبر فرمودند: «فکفر» (صدوق، ۱۳۶۳: ۱۱۵/۲). از اینکه حضرت بعد از مواقعه فرمودند کفاره واجب است، استفاده می‌شود که علت وجوب کفاره همان مواقعه است.

۵. ۲ - ۲. استنباط از نص

این نوع کشف ملاک به مدلول لفظی نصوص مستند نیست، ولی به نص مرتبط است و نتیجه استنباط، جست‌وجو و برداشت از نص است. استنباط از نص خود به راه‌های مختلف انجام می‌شود.

۵. ۲ - ۲. ۱. تنقیح مناط

منقح کردن و مشخص نمودن علت حکم با تفکیک علت حکم از اوصافی که دخیل در حکم نیستند تنقیح مناط نام دارد. اگر در جایی چند علت احتمال دخالت در حکم دارد. مجتهد از میان آنها آن موردی را که عامل عدم فرق میان اصل و فرع است برمی‌گزیند و منقح می‌کند. به عبارت دیگر، شارع حکمی را به سببی جعل کرده، اما سبب حکم مقرون به اوصافی است که به نظر می‌رسد این اوصاف دخالتی در وضع حکم ندارد. مجتهد با بررسی اوصاف، اطمینان پیدا می‌کند که برخی از این اوصاف دخیل در حکم نیست. مجتهد در این روش از طریق حذف آنچه در حکم دخیل نیست به چیزی می‌رسد که در حکم تأثیر دارد و این امر جایی اتفاق می‌افتد که حکم مقرون به اوصاف گوناگون باشد و نیاز به جدا کردن داشته باشد.

برای نمونه در جایی که لباس با نجاستی ملاقات کرده، معصوم فرموده است: «اغسل ثوبک». در این کلام گرچه به ظاهر ثوب مترتب بر حکم شستن شده است، اما با تنقیح مناط به دست می‌آید در بحث ملاقات با نجس، ثوب خصوصیتی ندارد، اگر ظرف هم ملاقات با نجس کرد، باز شستن آن لازم است (ایازی، ۱۳۸۹: ۵۳۹).

از دیگر مثال‌های تنقیح مناط در فقه مثالی است که در اقتضاء بیان شد و آن ماجرای مردی بیابان‌نشین است که نزد پیامبر ﷺ و از عمل آمیزش خود با همسرش در روز ماه رمضان خبر داد و آن حضرت او را به آزاد کردن یک برده امر کرد.

فقهها از این حدیث استنباط کرده‌اند که ارتکاب چنین عملی در ماه رمضان از سوی هر فرد روزه‌داری موجب کفاره (آزاد کردن برده) می‌شود و خصوصیت بادیه‌نشینی سائل و وقوع عمل در آن موقعیت زمانی و مکانی، دخلی در علّیت حکم (وجوب کفاره) ندارد و تنها علّت حکم، وقوع آن در ماه رمضان است (حکیم، ۱۹۷۹: ۳۱۵).

۵. ۲ - ۲. ۲. تعلیق حکم بر وصف

مشهور است که تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیت است و لفظِ اشعار دال بر این است که این استفاده از لفظ، از رتبهٔ ظهور پایین‌تر است؛ اما به هر حال اگر این اشعار موجب علم به علیت وصف برای حکم شد، با استکشاف این علیت و ملاک می‌توان آن را به سایر موارد مشابه تعمیم داد؛ مثلاً در اکرم العالم یا القاتل لا یرث می‌توان به مدخلیت علم یا قتل در احکامی نظیر وجوب اکرام یا عدم وراثت قاتل حکم کرد (رحیمیان، ۱۳۷۴: ۶۷).

برای توضیح بیشتر دربارهٔ حدیث «لا یقضی القاضی و هو غضبان» (محدث نوری، ۱۳۶۸: ۳۴۹/۱۷) گفته شده است که قاضی در حال غضب نباید به قضا و دادرسی بپردازد. اصولیان امامیه می‌گویند: اساس این دستور این است که قاضی در حال تشویش فکر و پراکندگی دل نباید حکم کند، خواه این تشویش فکر ناشی از غضب باشد خواه ناشی از بیماری و خستگی فکری ناشی از کار زیاد و یا... (لنگرودی، ۱۳۷۵: ۴/۴۴۰).

۵. ۲ - ۲ - ۳. سبر و تقسیم

سبر به معنای آزمودن است و تقسیم به معنای جمع کردن و شمردن همه آنچه احتمال می‌رود علت باشند. بنابر این، برهان سبر و تقسیم عبارت است از آنکه فقیه تمامی آنچه امکان علت بودن آنها می‌رود را جمع کند و پس از بررسی یکایک آنها و اثبات علت نبودن هر یک با دلیل، در نهایت به علت حقیقی حکم پی‌برد. برای مثال، علت حرمت ربا در گندم ممکن است طعم یا غذای مورد نیاز عموم و یا پیمانهای بودن آن باشد. دو تای نخست به دلیل، باطل است؛ بنابراین، علت، پیمانهای بودن آن خواهد بود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲: ۴/۳۷۳).

در این مورد به مثالی دیگر که توسط یکی از فقهای معاصر مطرح شده اشاره می‌شود و آن حکم نگاه و لمس اجنبیه، مانند دست دادن است که احتمالات گوناگونی در علت حرمت آن داده شده است، اگر از روی گناه و قصد شهوانی نباشد. اگر به قصد التذاذ و ریه باشد، علت حکم روشن است و حرمت چنین نگاه و تماسی با استناد به نصوص غیر قابل تردید است؛ اما آیا این حکم شامل هر صورتی که این اوصاف را ندارد می‌شود؟ مشهور میان فقها آن است که در صورت لمس هرچند به قصد التذاذ و ریه نباشد فرقی نیست و در این باره روایات بر این مسئله شاهد است.

اما در میان فقهای معاصر، ایشان با همین قاعده سبر و تقسیم به حکمی بر خلاف مشهور در جایی که با قصد التذاذ و ریه هم نباشد فتوا داده و از این راه، علت حکم را احترام خود زن آزاده دانسته و لذا گفته‌اند اگر زن در دست دادن ابایی ندارد با همین شرط جایز است، چون علت حکم حرمت در این صورت خاص احترام زن آزاده است با این تأکید که ملاک حکم لمس و نگاه یکی است و در هر دو صورت، مربوط به جایی است که قصد التذاذ و ریه نیست (ابازی، ۱۳۸۹: ۵۳۴).

برای استنباط علت از راه سبر و تقسیم شرایطی قرار داده شده که عبارت است از:

۱. بررسی و تحقیق کامل در دلیل و مدلول اصل؛

۲. برگزیدن همه اوصافی که احتمال داده می‌شود علت حکم برای اصل باشد؛

۳. سنجیدن هر یک از اوصاف برای تعیین اینکه کدام یک شایستگی علت را دارد.

به عنوان مثال در خمر (شراب) وصفها و ویژگی‌های زیادی است که گمان می‌رود یکایک آن‌ها علت حکم باشند، از قبیل رنگ، طعم، میعان، سکرآوری و جز این‌ها. بعد از بررسی معلوم می‌شود آن که صلاحیت برای حکم را دارد همان وصف سکر است نه اوصاف دیگر. زیرا اگر آن‌ها دخالتی در حرمت داشته باشند می‌باید آشامیدن زیادی از شرب‌ها و نوشابه‌ها که دارای اوصاف دیگر خمر می‌باشند حرام باشد. با این که این‌گونه نیست از این‌جا کشف می‌کنیم که علت حرمت خمر همان سکرآوری است و از این راه می‌توانیم حکم به حرمت هر چیزی که دارای این علت است بنماییم. در صورتی که به‌گونه یقین آن را احراز نماییم (جناتی، ۱۳۷۰: ۳۰۳).

فرق بین سبر و تنقیح مناط در این است که در تنقیح مناط، نص بر مناط حکم دلالت دارد، اما خالص نیست و پالایش لازم دارد؛ اما در سبر و تقسیم نصی بر مناط حکم وجود ندارد و ما به علت معرفت پیدا می‌کنیم، نه اینکه بخواهیم آن را پالایش کنیم (ایازی، ۱۳۸۹: ۵۳۹).

۵. ۲ - ۲ - ۴. استقراء

استقراء در لغت به معنای قریه‌پیمایی و ده‌گردی است، اما در علم منطق عبارت از اثبات حکمی است که بر جزئیاتی که جستجو شده و حکم کلی از آن جزئیات ثابت شود می‌گویند، به عبارت دیگر، روش استقراء در منطق ثابت شده حکمی است که به جای کلیات، از جزئیات شروع می‌گردد؛ و در فقه استقراء به این معنا است که فقیه عدد بسیاری از احکام را که حالت مشترکی دارد ملاحظه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که مناط و ملاک در آن حکم آن صفت مشترک است (ایازی، ۱۳۸۹: ۵۶۳).

در اصول فقه شیعه برای نخستین بار شهید آیت‌الله صدر در کتاب «المعالم الجدیده» (شهید صدر، ۱۳۹۵: معالم الجدیده: ۱۶۱) به طرح منظم، منطقی و مدون استقراء پرداخت و سپس در جلد دوم از حلقات اصول خود از استقراء به عنوان یکی از راه‌های کشف مناط احکام یاد کرد و آن را مورد ارزیابی قرار داد. مثالی که ایشان برای این نحو استقراء ذکر کرده، استفاده صاحب حدائق در احکام مختلف برای استنتاج «ملاک معذوریت بودن جهل» (قاعده معذوریت جاهل) در شرع است. بدین صورت که ایشان از حالات جزئی مختلفی که در ابوابی نظیر صلاة، صوم، نکاح حدود و... یافته به آن قاعده کلی رسیده است. پس با اینکه هر حالتی از حالات جزئی به تنهایی قرینه‌ای ناقص است، اما با تجمع آنها، در ضمیر فقیه احتمال قاعده عام افزایش یافته و مورد وثوق او می‌گردد.

مثال دیگر استقرایی است که شهید صدر خود در ارتباط با قاعده‌ای از قواعد اقتصاد اسلامی بدین مضمون آورده است: «کار و عمل در ثروتهای طبیعی اساس و سبب مالکیت آنهاست» که این را از استقرای احکامی نظیر موجبیت احیای زمین بر مالکیت آن و نیز سببیت کار در احیای معادن برای مالکیت آنها و نیز علیت سعی در کندن چاه و به دست آوردن آب نسبت به مالکیت آن و مانند اینها، استحصال کرده است (شهید صدر، ۱۹۷۸م: ۳۰۵).

۲.۴. غیر نص

کشف ملاک از طریق غیر نص نیز به چند طریق انجام می‌شود.

۲.۴ - ۱. عقل

با توجه به آن که زیر بنای احکام شرعی حسن و قبح و مصالح و مفاسد است، نقش عقل در تشخیص ملاک احکام روشن می‌شود، یعنی عقل انسان با تشخیص حسن و قبح و مصلحت یا مفسده‌ای که در یک حکم وجود دارد، می‌تواند ملاک حکم را کشف کند؛ مانند تقدیم اهم بر مهم آنجا که مثلاً بین دو تکلیف مثل راستگویی و نجات جان پیامبر ﷺ تراحم پیش می‌آید، در این صورت عقل با تشخیص مصلحت اهم نجات جان پیامبر ﷺ را بر راستگویی ترجیح می‌دهد.

در این زمینه کلام استاد شهید مطهری به‌خوبی روشن‌گر است: «اسلام در اساس قانون‌گذاری روی عقل تکیه کرده است، یعنی عقل را به عنوان یک اصل و یک مبدأ برای قانون به رسمیت شناخته است... ریشه این مطلب این است که می‌گویند: احکام اسلام احکامی است زمینی یعنی مربوط به مصالح بشریت در عین اینکه آسمانی است... و این بدان معنی است که احکام، تابع مصالح و مفاسد واقعی است... مصلحت‌ها و مفسده‌ها به‌منزله علل احکام‌اند... یعنی (احکام) بر اساس مصالح و مفاسد موجود در زندگی بشر است، به این معنا که جنبه مرموز و صددرصد مخفی و رمزی ندارد... اسلام خودش بیان می‌کند که هر چه قانون وضع کرده‌ام بر اساس همین مصالحی است که یا به جسم شما مربوط است یا به روح شما به اخلاق شما به روابط اجتماعی شما یعنی یک اموری که عقل بشر هیچ به آن راه نداشته باشد نیست... لذاست که اگر عقل در جایی مفسده فعلی را کشف کرد (مثلاً به مدد علم روز) یا به مصلحت ملزومه امری دست یافت لزومی ندارد که در قرآن و سنت دلیلی داشته باشیم، این‌جا حتماً شما باید بر اساسش (بر اساس تشخیص عقل) فتوا بدهید، چراکه به ما گفته‌اند که عقل خودش یک حجت است... حجت باطنی اینجاست که می‌گویند: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۶/۲ - ۲۷ - ۳۷).

گاهی با تغییر زیربنا و با تشخیص ملاک توسط عقل، حکم فعلی تغییر می‌کند. استاد مطهری در

این مورد چنین آورده است:

«عقل در موارد زیادی می‌تواند در احکام دخالت کند... مثلاً در اسلام دستوری برای استعمال دخانیات نداریم، نه دستور مثبت نه منفی؛ در اینجا اگر عقل و علم برای استعمال دخانیات ضرر مهمی کشف کردند... مثلاً اینکه اساساً عمر آدم را کم می‌کند یا... اسلام آن را اجازه نمی‌دهد و به حکم عقل فتوا می‌دهد که حرام است... بنابراین اگر در جایی مقتضیات زمان عوض شد به طوری که برای علم و عقل صد درصد ثابت شد که مصلحت این‌طور تغییر کرده فقها می‌گویند: معنایش این است که زیربنای حکم تغییر کرده، وقتی زیربنای حکم تغییر کرد خود اسلام تغییر حکم را اجازه می‌دهد. پس عقل عاملی است که مناطات احکام را... ملاکات و علل احکام را کشف می‌کند و آن علل گاهی تغییر پیدا می‌کند» (مطهری، ۱۳۸۰: ۲/ ۲۶ - ۲۷ - ۳۷).

۲.۴ - ۲. سیره عقلاء

در تعریف سیره عقلاء آمده است: «استمرار عمل عقلا بر انجام کاری بدون در نظر گرفتن گرایش دینی و مذهبی آنها است» (کاظمی، ۱۴۰۳: ۱۹۲/۳).

سیره عقلاء به دو طریق می‌تواند در کشف ملاک مؤثر باشد.

۲.۴ - ۲ - ۱. از طریق نص

با این توضیح که با نظر به نصّ از سویی و توجه به سیره عقلا و ملاک این سیره در مورد محتوای نصّ از سوی دیگر، فقیه به مناط نصّ و حکم، توجه می‌کند و بر اساس آن مناط مرکوز در سیره عقلا جوازی برای تعمیم حکم پیدا می‌کند. برای مثال با دقت در آیه احلّ الله البیع و عمومات مؤید معاملات و عهدی که در بین مردم جاری است از سویی و توجه به ملاک مرکوز در سیره عقلا یعنی محور بودن نقش اراده و تراضی در الزام‌آوری معاملات و صحت عقود از سوی دیگر، همچنین توجه به وضع کلی جامعه و بازار عقلا، فقیه می‌تواند نقش لفظ را در صحت بیع به عنوان ملاک الزام‌آور و صحت، نفی کرده و معاطات را به همان اندازه الزام‌آور بداند که بیع همراه با صیغه یعنی هر دو را مشمول آیه «وفوا بالعقود» و حدیث «المومنون عند شروطهم» تلقی نماید.

بحث امام خمینی علیه السلام در این زمینه نمونه‌ای از اکتشاف ملاک از نصوص با عنایت به سیره عقلا و مقصد شارع است. ایشان در کتاب بیع خود چنین آورده‌اند:

«بر صحت معاطات، سیره مستمر عقلا از ابتدای تحقق تمدن و نیاز به معاملات تا زمان ما دلالت می‌کند، بلکه ظاهراً بیع معاطاتی از نظر زمان مقدم تر و از نظر حیطة بکارگیری گسترده تر از بیع با صیغه و لفظ بوده است... و در واقع انشاء لفظ در ایجاد معاملات، بندرت اتفاق می‌افتد، هرچند قبل از معامله، طرفین، گفتگوهای معمولی در مورد آن انجام می‌دهند و این در عصر نبوت نیز متعارف بوده و پس از آن زمان نیز ادامه یافته و اگر نزد شارع معامله‌ای نادرست و غیر الزامی و بدون افاده ملکیت می‌بود با وجودی که بنای عقلا بر آن است حتماً بر شارع لازم بود که بیانی برای ردع و

منع از این سیره بیاورد» (خمینی، ۱۳۶۳: ۵۴/۱).

۲ - ۲ - ۲. بدون مدد نص

یعنی در جایی که نصّی خاص نرسیده تا از آن مناطی برای مسائل مستحدثه یا موارد مجهول خود استنباط کنیم فقیه می‌تواند با توجه به اهداف کلی شریعت و با لحاظ سیره عقلا در این زمینه که از حیث عقلائیتش مبتنی بر مصالح است، در آن حیطة انشای حکم کند و با توجه به ملاک‌های اساسی معتبر در احکام شرع بدان دست یابد (رحیمیان، ۱۳۷۴: ۸۴/۷).

۲ - ۲ - ۳. اجماع

اجماع نیز یکی از راه‌های کشف ملاک حکم است. از نمونه‌های اجماع فقهاء در کشف ملاک، اجماع فقهاء در حذف خصوصیات ذکر شده در یک حکم خاص است. در تعریف الغای خصوصیت یا الغای فارغ گفته‌اند: الغای خصوصیت حذف آن چیزی است که صلاحیت برای علیت ندارد و ملغی کردن چیزی است که در تسری نص مفید نیست.

بنابراین الغای خصوصیت این چنین است که در نص اوصافی آمده که خاص در حکم اصلی است، اما مجتهد این اوصاف را حذف می‌کند تا بتواند با چیزی که در فرع زمینه اشتراک را درست می‌کند فراهم سازد (ایازی، ۱۳۸۹: ۵۴۴؛ به نقل از مباحث العله فی القیاس عند الصولیین تألیف محمد حکیم سعدی: ۵۰۹).

الغای خصوصیت به دو طریق انجام می‌گیرد و فقهاء در کلمات خود معمولاً به این دو مبنا عمل می‌کنند. الف) فهم عرف، یعنی عرف می‌فهمد که اگر امام درباره مردی سخن گفته مثلاً این مرد خصوصیت نداشته، اگر درباره لباس خاصی این حکم را جاری کرده، لباس خصوصیت نداشته، این حکم در مورد ظروف هم صادق است. فهم عرف در تساوی میان اصل و فرع و شهادت دادن به این که خصوصیات متفاوت تأثیری در حکم ندارد، زمینه‌ای فراهم می‌سازد که فقیه حکم را تسری دهد و بر مبنای ملاک عمل کند، به همین دلیل تعبیراتی مانند «دعوی الغاء الخصوصية عرفاً» (حکیم، بی تا: ۲۲۵/۳)، «الغاء الخصوصية بالارتكاز العرفی (صدر، بی تا: ۵۲/۱) و... ناظر به این مبنا می‌باشد که الغای خصوصیت باید مورد تأیید عرف باشد و عرف شهادت به عدم تفاوت میان خصوصیات بدهد (ایازی، ۱۳۸۹: ۵۴۵).

ب) مبنای دیگر الغاء، اتفاق و اجماع فقهاء است. یعنی فقهاء بر عدم خصوصیت مورد اتفاق نظر داشته باشند و بگویند تفاوتی میان صورت‌ها نیست. در این زمینه نیز مشاهده می‌شود که بسیاری از فقهاء به هنگام تمسک به الغای خصوصیت به این مبنا اشاره می‌کنند؛ مثلاً صاحب جواهر در جایی می‌گوید: «الغاء الخصوصية بمعونة اتفاق المزبور» (نجفی، ۱۳۶۲: ۳۶۸/۱۳) و «الغاء الخصوصية ولو

بضمیمهٔ الاجماع» (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۸۴/۲۵).

در میان فقهای معاصر این مبنا با صراحت بیشتری بیان شده است. مثلاً آقای روحانی که نوشته است: «فیه یتوقف علی الغاء الخصوصیه الثابت بمثل الاجماع، ناظر به اثبات آن به وسیله اجماع است» (ایازی، ۱۳۸۹: ۵۴۴).

۶. اعتبار ملاکات احکام

ملاکات احکام در یک تقسیم بندی دیگر از جهت اعتبار به دو دسته تقسیم می شوند: الف) راههای قطعی: راههای قطعی کشف ملاک، راههایی هستند که مجتهد را به طور یقینی به علت حکم رهنمون می سازند، مانند قیاس اولویت، تنقیح مناط قطعی و قیاس منصوص العله. هرگاه به طور قطع، علت حکم برای مجتهد به دست آید، به اتفاق اهل اصول اعتبارش تردیدناپذیر است، زیرا یقین از اعتبار ذاتی برخوردار بوده و حجیت آن به حجیت قطع است (میرخلیلی، ۱۳۷۹: ۴).

ب) راههای ظنی: راههای ظنی کشف ملاک، راههایی هستند که ملاک را با ظن و گمان به مجتهد نشان می دهند. این گروه خود بر دو قسم می باشند.

۱. راههای با پشتوانه قطعی: هرگاه راه دستیابی به علت، خود ظنی باشد، در صورتی نزد اصولیون ارزشمند و قابل استدلال است که اعتبار آن با دلیل قطعی دیگری ثابت شود، مانند ملاک‌هایی که از ظاهر نصوص شرعی به دست می آیند، این ملاک‌ها هرچند قطع آور نیستند، ولی چون پشتوانه قطعی دارند، از سوی دانشمندان اصولی شیعه، مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. بر این پایه چنانچه ملاک و علت حکم، از ظواهر نصوص، به دست آیند، حجت خواهند بود (قماش، ۱۳۸۶: ۲۰۲).

ب) راههای بدون پشتوانه قطعی: راههایی که مجتهد را با ظن و گمان به ملاک حکم می‌رسانند، ولی پشتوانه قطعی ندارند بیشتر به ذوق و استنباط شخصی افراد وابسته‌اند. اندیشمندان شیعه بر این باورند که ملاک حکم شرعی با ذوق شخصی و بدون ضابطه عقلایی قابل دستیابی نیست؛ بنابراین هیچ‌گونه اعتباری برای این‌گونه راه‌ها قائل نیستند (میرخلیلی، ۱۳۷۹: ۴).

نتیجه‌گیری

اسلام دین جامع و کامل است و ظهور مسائل مستحدثه و نوظهور نمی‌تواند به جاودانگی اسلام خدشه وارد کند. فقها با استفاده از منابع معتبر می‌توانند حکم فقهی آنها را استنباط کنند. استنباط حکم شرعی مسائل مستحدثه نیازمند شناخت راههای کشف ملاک احکام است. کشف ملاک از طریق نص و غیر نص انجام می‌شود. نص خود از طرق مدلول لفظی و استنباط از راه نص صورت

می‌گیرد که کشف ملاک از طریق مدلول لفظی و استنباط از نص نیز خودشان از راه‌های مختلفی انجام می‌شود. همچنین ملاک از طریق غیر نص نیز از راه‌های اجماع، سیره عقلاء و عقل کشف می‌شود. شناخت این راه‌ها و کشف حکم شرعی مسائل مستحدثه علاوه بر اینکه اسلام را از هجمه جمود و عقب‌ماندگی حفظ می‌کند باعث پویایی و تکامل هر چه بیشتر فقه می‌شود؛ به طوری که می‌تواند پاسخگوی نیازهای گوناگون انسان متمدن در عرصه‌های گوناگون حیات بشری باشد.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن منظور، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صار.
۲. ایازی، محمدعلی، (۱۳۸۹)، ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. ایجی، میرسید شریف، (۱۳۲۵ق)، شرح المواقف، قم: الشریف الرضی.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، دانشنامه حقوقی، تهران: امیرکبیر.
۵. جناتی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۰)، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران: کیهان.
۶. حاجی‌زاده، سارا؛ مهدی‌زاده، علیرضا، (۱۳۹۵)، «بررسی مفهوم و ماهیت دلالت سیاقی»، مبانی فقهی حقوق اسلامی، مقاله ۳، دوره ۹، صفحه ۸۱-۹۶.
۷. حکیم، محمد تقی، (۱۹۷۹م)، الاصول العامة للفقهاء المقارن، قم: مؤسسه آل‌البیت للطباعة و النشر.
۸. حکیم، سیدمحسن، (بی‌تا)، مستمسک العروة الوثقی، جلد ۳، قم: دارالتفسیر.
۹. خمینی، سید روح‌الله، (بی‌تا)، مکاسب محرمة، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۲)، لغت نامه دهخدا، تحقیق: جمعی از محققان، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۱. رحیمیان، سعید، (۱۳۷۴)، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی علیه السلام، «نقش زمان و مکان در اجتهاد»، جلد ۷، تهران.
۱۲. شیخ مفید، محمدبن نعمان، (بی‌تا)، اوائل المقالات، قم: مکتبه الدواق.
۱۳. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۹۷۸م)، دروس فی علم الاصول، بیروت: دارالکتب اللبنانی.
۱۴. صدر، محمدباقر، (۱۳۹۵ق)، معالم الجدیده، تهران: مکتبه النجاح.
۱۵. صدر، محمدباقر، (بی‌تا)، شرح عروة الوثقی، جلد ۱، قم: مجمع الشهداء آیت‌الله الصدر العلمی.
۱۶. ابن بابویه، محمدبن علی (شیخ صدوق)، (۱۳۶۳)، من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۷. عبدالجبار، ابوالحسن، (۱۴۲۲ق)، شرح اصول خمس، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. علم‌الهدی، (بی‌تا)، الذریعه الی اصول الشریعه، تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، «تبعیت یا عدم تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی»، فصلنامه تخصصی فقه و حقوق، ش ۶.
۲۰. غزالی، محمد، (۱۳۶۸)، المستصفی من علم الاصول، جلد ۱، قم: دارالذخائر.

۲۱. فیض کاشانی، محسن، (۱۳۸۷)، اصول المعارف، تهران: دانشگاه شهید مطهری.
۲۲. قماش، سعید، (۱۳۸۶)، جایگاه عقل در استنباط احکام، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۳. قمی، میرزا ابوالقاسم، (بی تا)، قوانین الاصول، [بی جا]: حجریه قدیمه.
۲۴. کاظمی، محمدعلی، (بی تا)، فوائد الاصول، تقریرات اصولی محمد حسین نائینی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۵. محدث نوری، میرزا حسین، (۱۳۶۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، الاحیاء التراث.
۲۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، تهران: صدرا.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۵)، دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر، (بی تا)، انوار الاصول، قم: مدرسه امام علی ابن ابی طالب.
۲۹. موسوی خمینی، روح الله، (۱۳۶۳)، البیع، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳۰. میرخلیلی، سید احمد، «فقه و ملاکات احکام»، قیسات، شماره ۱۵ و ۱۶.
۳۱. نجفی، (۱۳۶۲)، جواهر الکلام، جلد ۱۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۲. هاشمی شاهرودی، محمود، (۱۳۸۲)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۳۳. هاشمی، محمد عیسی، (۱۳۹۵)، بررسی دیدگاه فریقین نسبت به توانایی عقل در کشف ملاکات احکام شرعی، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.